

شهيد سليمان بحراني



سامانه جامع سرداران و دو هزار شهيد استان بوشهر

نام پدر	حسن
تاریخ تولد	۱۳۴۸/۰۲/۱۱
محل تولد	بوشهر - دشتستان
تاریخ شهادت	۱۳۶۲/۰۵/۰۱
محل شهادت	پیرانشهر
مسئولیت	رزمنده
نوع عضویت	بسیج
شغل	-
تحصیلات	پنجم ابتدایی
مدفن	بشیر آباد

زندگینامه

زندگینامه شهید

باسمه تعالی

زندگی نامه بسیجی شهید سلیمان بحرانی

شهید سلیمان بحرانی فرزند حسن در سال ۱۳۴۸ در روستای محروم بشیر آباد (تل قاتل) از توابع دشتستان در خانواده های فقیر در عین حال علاقمند به مکتب اسلام و قرآن به دنیا آمد وی از همان کودکی علاقه به اسلام داشت در سن شش سالگی برای مدت چند ماه راهی مکتب خانه شد منشغول یادگیری قرآن گردید سپس روانه مدرسه شد تا اطلاع و آگاهی بیشتری کسب کند اما متأسفانه بر اثر زیادی سنش و مشکلات خانواده نتوانست به تحصیل ادامه دهد و تا کلاس پنجم ابتدائی بیشتر درس نخواند پس از ترک تحصیل به کشاورزی و کارگری پرداخت و به پدر کمک می کرد شهید بحرانی از نظر اخلاق برای بچه های محل نمونه الگو بود با دوستان باروی خوش و مهربانی بر خود می کرد علاقه وافری به مسجد داشت و در دعای کمیل و توسل شرکت می جست تا از این طریق بتواند روح تشنه خود را سیراب نماید شهید سلیمان بحرانی از آنجا روح بزرگی داشت نتوانست در این قفس تنگ دنیا جا بگیرد و تشنه اسلام بود وارد جنگ تحمیلی عراق علیه ایران شرکت کرد در مرحله اول جنگ بازگشت مدتی نگذشته بود که برای دومین بار در مورخه ۲۶ تیر ماه ۲۵ ماه مبارک رمضان مجدداً اعزام جبهه حق علیه باطل گردید این در جبهه غرب با بعثیان از خدا بی خبر رزمید و حماسه آفرید تا این که در عملیات پیروزمند والفجار در مورخ ۱/۵/۶۲ در پادگان حاجی عمران توسط بعثیون به فیض عظیم شهادت نائل آمد و به خیل شهدا اسلام پیوست .

وصیت نامه

وصیت نامه شهید سلمان بحرانی

اکنون که دارم راهی جبهه جنگ حق علیه باطل می شوم برای این است که به متجاوزان آمریکائی نشان دهم که دیگر جای زور و ظلم و ستم نیست و به این پست فطران آمریکائی نشان دهیم که ما جوانان ایران با تمامی قدرت با باطل مبارزه می کنیم و نمی گذاریم که کسی به خاک کشور جمهوری اسلامیمان و ناموسمان تجاوز کند و از همه شما برادران و خواهران تقاضائی دارم این است که حجاب را کاملاً رعایت کنید و همیشه به یاد سالار شهیدان حسین بن علی (ع) باشید که در صحرای گرم کربلا بالبان تشنه به شهادت رسید و شما هم بیدار باشید و همیشه به یاد ۷۲ تن از شهیدان کربلا و حزب جمهوری

اسلامی ایران باشید که با خون به ما آموخت که در راه حق و در راه اسلام گام برداریم .

تمامی اهلی بسیر آباد می خواهیم که مرا حلال کنید و من می روم به جبهه اگر شهید شدم بالاتر از حسین (ع) که امام ما است نیستم و اگر زنده ماندم که بر می گردم خانه در بعد از تمامی نوجوانان می خواهیم که با حضور خود در صحنه جنگ مشت محکمی بر دهان یاوه گویان آمریکائی بزنند و نگذارید که کسی به خاک وطن اسلامیمان تجاوز کند مادر عزیز بدان که چند کلمه آخر برای تو سخت است و گریه آور اما چه کار کنم همین گریه ماتدران نوجوان از دست داده است که سیلی از اشک را جاری می سازد و این سیل از اشک را جاری می سازد و این سیل آمریکا و تجاوزگران را به باد فنا می برد در ضمن هیچکس از خانواده من نگران نباشید چرا ؟ چون که این راه را خودم انتخاب کرده ام و از تمام خواهران و اقوام و خویشاوندان می خواهیم که من برای رضای خدا حلال کنند .

به امید پیروزی لشکریان اسلام بر علیه کفر صدامی

سرباز کوچک اسلام سلمان بحرانی

خاطرات

ویژگیهای شهید بحرانی

قبل از تولد ایشان هم پدرش و هم خودم که مادر او بودم در خواب دیدیم که خداوند فرزندی زیبا به ما عنایت کرده، در خواب او را بسیار دوست می داشتیم ولی او زیاد پیش ما نمی ماند. در خواب دیدیم که او در آسمانها پرواز می کند و از ما دور می شود. درست همین خواب را هم پدرش دیده بود، تعبیر خواب را نمی دانستیم و آن را پیش کسی بازگو نکرده بود تا که خداوند سلیمان را به ما عطا کرد و او به شهادت رسید. به دلیل خوابی که دیده بودم در دوران بارداری بسیار احتیاط می کردم و تولد او لحظه شماری می کردم در مراسم نامگذاری او پدرش نام او را انتخاب کرد و می گفت چون سلیمان نام یکی از پیامبران بزرگ الهی است این اسم را برای او انتخاب می کنم در دوران کودکی هرچه به او می گفتم اجرا می کرد به ما احترام می گذاشت با دوستان خوبی رفت و آمد داشت. در دوران قبل از شش سالگی به مکتب رفت و قرآن را فرا گرفت در تربیت او نهایت سعی و تلاش خود را به کار بردیم تا فردی خوب و شایسته باشد دوران کودکی را گذراند و در سن ۶ سالگی در مدرسه محل نام نویسی کرد و تا کلاس پنجم را با موفقیت به پایان برد ولی به علت مشکلات مالی که داشتیم دیگر نتوانست ادامه تحصی دهد در مراسمات مذهبی شرکت داشت از همان دوران کودکی به مسجد علاقه داشت هر وقت مراسمی بود او اولیت کسی بود که آن مراسمات شرکت می کرد برادر و خواهران خود را بسیار دوست می داشت. در کارهای خانواده به ما کمک می کرد او همیشه این جمله را بر زبان داشت و می گفت مادر فدایت شوم مرا حلال کن. او در سن شش سالگی در مدرسه نام نویسی نمود او بسیار علاقمند به مدرسه بود و در سن شش سالگی هنگامی که در مدرسه نام نویسی کرد او به مدرسه بسیار علاقه داشت حتی ایجاد دلبستگی باعث شده بود که صبحها: صبحانه نمی خورد و به مدرسه می رفت در آن موقع در روستایی مانند بشیر آباد امکاناتی وجود نداشت که بتوان برای دانش آموزان امکاناتی فراهم کرد بچه ای خودش هر قدر که می توانست تلاش می کرد سلیمان هم با توجه به علاقه ای که داشت سعی و تلاش خود را می نمود او گاهی اوقات تکالیفش را در راه برگشت از مدرسه در بین راه انجام می داد ولی با توجه به وضعیت معیشتی و کارگری پدرش نتوانست ادامه تحصیل دهد رفتار او با ما با پدر و برادر و خواهرانش بسیار خوب بود گوش به حرف پدرش بود مدیر آن وقت مدرسه بشیر آباد آقای حسین توکلی از معلمین آموزش و پرورش سعد آباد می باشد که بارها رضایت خود را از سلیمان اعلام کرده بود و از معلمین دیگر او آقای گرمی می باشد که در روستا سکونت دارد. ایشان دوره ابتدایی را که تمام کرد به جبهه رفت و در مرحله دوم بود که عملیات والفجر در منطقه حاجی عمران به شهادت رسید مدارک تحصیلی او هم در مدرسه روستا وجود دارد از دوستان همزمش کسانی هستند که الان در محل به سر می برند و گاه گاهی هم به خانه ما می آیند شهید با همسایگان بسیار صمیمی بود تا زمانی که زنده بود مرتب به آنان سرکشی می کرد نسبت به رعایت مسائل شرعی و دینی بسیار حساس بود از زمانی که خودش را شناخت نمازش ترک نشد بیشتر اوقات نمازش را به جماعت در مسجد به جا می آورد عشق و علاقه خاصی به امام خمینی داشت به صحبتهای او گوش می داد و فرمانش را اطاعت می کرد و با توصیه های او بود که وقتی اعلام می کرد جوانان جبهه ها را گرم نگه دارند او روانه جبهه شد و دفاع از انقلاب را وظیفه شرعی و اسلامی هر فرد مسلمان می دانست. به روحانیت در خط امام علاقه داشت او زیاد قرآن می خواند روزها قبل از شروع کار اول چندین آیه از قرآن را با صدای بلند تلاوت می کرد و بعد کارش را شروع می کرد.

ویژگیهای شهید از زبان برادرش

او از روحیه ی بسیار خوبی برخوردار بود و به سبب همین روحیه بسیار بالا در میان اعضای خانواده از محبوبیت خوبی هم برخوردار بود به همه احترام می گذاشت به کوچکتر از خودش در سلام کردن پیشی می گرفت رفتارش با پدر و مادرم و ما برادر و خواهرانش بسیار عالی بود در طول عمر کوتاهش حتی یک بار هم از او ناراحت نشدیم یا صدای بلندی نکرد. به ما توصیه می کرد که یار و یاور امام باشیم و خواهرانم حجاب خود را رعایت کنید

که از خون شهیدان رنگین تر است او بسیار متواضع و فروتن بود هر کاری را در وقت معین خود انجام می داد نظم و انضباط او مثال زدنی بود برای انتخاب دوست شرایط و ویژگیهای خاص او را در نظر می گرفت و ما را هم توصیه به این کار می کرد او هیچ وقت ارتباطش را با قرآن و دعا و ذکر خداوند ترک نکرد. هنوز صدای آواز تلاوت قرآن او در گوش ما طنین انداز است. علاقه خاصی به اهل بیت پیامبر داشت در مراسمات مذهبی آنان شرکت می کرد او علاقه به رهبری امام خمینی داشت او معتقد به ولایت بود و آن را ادامه دهنده ولایت مطلقه حضرت امام علی (ع) می دانست.

□□□□

سوابق جبهه

او جبهه را خانه اصلی خود می دانست و وقتی که می خواست به جبهه برود پیوسته حلالیت می طلبید و همیشه جوانان را توصیه می کرد که به جبهه بروند و فضای جبهه را گرم نگه دارند او دوست نداشت که کشورش مورد هجوم دشمن واقع شده باشد و خود و دیگر جوانان به راحتی در خانه نشسته باشند بیشتر بر اساس علاقه ای که به امام داشت باعث تشویق رفتن او به جبهه می شد هنگام رفتن به جبهه چهره ای شاد و خندان داشت در نامه هایی هم که می نوشت همیشه ما را تشویق به صبر و استقامت می کرد و از ویژگیهای رزمندگان و شور و شوق وصف ناپذیر آنان سخن می گفت. او همیشه آرزوی شهادت داشت و بارها در هنگامی که مصائب امام حسین (ع) را می شنید اعلام می کرد که ای کاش ما هم در زمان امام حسین می بودیم تا به شهادت برسیم و بالاخره به آرزوی خود رسید و در عملیات والفجر در منطقه حاجی عمران عراق به شهادت رسید ما از طریق همزمان او مطلع شدیم که سلیمان به شهادت رسیده است به محض این که ما را دیدند به خصوص مادرش را شروع به گریه کردن نمودند. طبیعتاً در اول خیلی ناراحت شدیم چون سلیمان بچه دوست داشتنی بود تا کنون اذیت و آزارش به کسی نرسیده بود ولی خداوند خودش گفته که هر کس در مقابل مصائب صبر کند ما هم به او صبر مضاعف عطا می کنیم ما همه خوشحال هستیم که خداوند ما را انتخاب کرد و همه از او هستیم و بازگشت ما هم به سوی اوست چه بهتر که مرگ ما شهادت باشد او با تشییع جنازه با شکوهی روبرو شد همه مردم همت گماشتند جمعیت به حدی بود که مدتها حرکت متوقف شد تمام جسد شهید و چهره اش را دیدم و کاملاً آرام بود و وقتی که او را دیدم که آرام خوابیده و جمعیت استقبال کننده را مرگ فرزندم را فراموش کردم.

از این که خانواده شهید هستم بسیار خوشحالم احساس غرور و افتخار می کنم چون شهادت فرزندم مایه افتخار است البته حضور معنوی او در منزل احساس می شود هر وقت دلمان بر او تنگ می شود به عکس او نگاه می کنیم گویا که خودش است که دارد با ما حرف می زند. مسئولین باید با برگزاری یادواره شهدا فرهنگ شهادت را در جامعه گسترش دهند اگر مسئولین شهدا را فراموش نکنند دست از یاری رهبری بر ندارند به وصایای شهدا عمل کرده اند.



سامانہ جامع سرداران و دوہزار ششمیہ استان بوٹھر